

بازخوانی محاوره «مهمانی» با تأکید بر نقش و جایگاه «دیگری» در روایت آریستوفانس

محمد خیری*

مجید حدادی**

DOI: 10.22096/ek.2025.2057891.1591

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۷/۱۵]

چکیده

اندیشه‌های افلاطون خاستگاه بسیاری از مسائلی است که امروزه به اشکال و صورت‌های گوناگون در عالم معاصر نیز شاهد طرح چندین‌باره آنها هستیم. در این میان دیدگاه‌های او درباره عشق - که در رساله‌های مختلف باقیمانده از او طرح شده است - موضوعی است که از جنبه‌های مختلف و در نسبت با تاریخ تفکر و تمدن غربی مورد ارزیابی قرار گرفته است. کوشش افلاطون برای تحلیل عناصر غیرعقلانی حیات آدمی که در دوره او نیز در کانون توجه قرار داشته‌اند و تلاش برای قرار دادن آنها تحت نظام عقلانی‌ای که در صد پیریزی آن است، منجر به ارائه تفسیری متفاوت از عشق شده است. عشق در پروژه افلاطونی به‌عنوان یکی از مبانی و مبادی حرکت به سوی شناخت خیر حقیقی و عالم مُثُل معرفی می‌شود که هدف آن به دست آوردن زیبایی راستین است و در این مسیر عشق و فلسفه، فیلسوف و عاشق یکی هستند. در این نوشتار نخست کوشش شده است ضمن بررسی محاوره مهمانی، با تشریح نقش و اثرگذاری اندیشه‌های افلاطون در شکل‌گیری آموزه‌های مسیحی درباره عشق، تفسیرها و ارزیابی‌های مفسران از این محاوره ارائه شود. سپس با بررسی روایت آریستوفانس از خلقت انسان، ابعاد و زوایای مختلف این روایت به‌ویژه در ارتباط با امکان دستیابی به وجوه مشترک میان فرهنگ‌های متفاوت بر اساس اسطوره‌ها و وصول به بینشی متفاوت از «دیگری» موضوع بحث و تحلیل قرار گرفته است.

واژگان کلیدی: افلاطون؛ آریستوفانس؛ دیگری؛ محاوره مهمانی.

* استادیار، دپارتمان فلسفه، دانشگاه مفید، قم، ایران. (نویسنده مسئول)

Email: m.khairy@yahoo.com

** دانشجوی دکتری، دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

Email: haddadi.majid@gmail.com



۱. مقدمه

عشق از جمله مقولات اساسی حیات انسانی است که در کنار سایر مقولات مهمی همچون خدا، مرگ، معاد و... در طول تاریخ بشر از آغاز تاکنون همواره مورد توجه متفکران و پژوهشگران حوزه‌های مختلف بوده است. یکی از ابعاد مهم این موضوع به جایگاه این مقوله در شکل‌گیری روابط انسانی و تأثیری که در سرنوشت آدمی می‌تواند داشته باشد بازمی‌گردد و این موضوع را به مسئله‌ای برای اندیشه‌ورزی و کانون توجه انسان‌ها از اقوام و مذاهب مختلف کرده و آن را مبدل به یکی از محورهای موضوعات اصلی پژوهش‌های علمی و غیرعلمی کرده است.

فیلسوفان مختلف نیز توجه زیادی به موضوع عشق داشته‌اند و جایگاه و نقش آن به اشکال مختلف همواره موضوع نقد و بررسی قرار گرفته است، از تقابل آن با نگاه خردورزانه فلاسفه تا تلاش برای تبیین آن بر مبنای نگاه عقلی و در مسیر اهداف تعیین شده بر اساس عقل. در این میان همواره نگاه و تفسیر نخستین فیلسوفان یونان به ویژه افلاطون از عشق، سوژه‌بازینی و تفسیرهای مختلفی قرار گرفته است. اینکه چه نسبتی میان فلسفه و عشق (اروس) در اندیشه افلاطون برقرار است، از مهم‌ترین موضوعاتی است که فلاسفه و مفسران پس از او به آن پرداخته‌اند. افلاطون در فقرات مختلفی فیلسوف و عاشق را همانند هم توصیف کرده که میان دانایی و نادانی قرار دارند - که به آن اشاره خواهد شد - و همین باعث شده فیلسوفانی همچون یاسپرس (Karl Yaspers (1883-1969) اروس (عشق) را یکی از اضلاع مهم تفکر افلاطونی برشمارند.^۱

علاوه بر این موضوع و ناظر به مباحث افلاطون در رساله‌های مختلفش درباره عشق، مسائلی نظیر توجه به میل جنسی، عشق‌ورزی به هم‌جنس^۲ یا جنس مخالف، عشق رمانتیک، عشق شهسوارانه، عشق زمینی و عشق آسمانی، عشق مذهبی و عرفانی، نسبت و رابطه میان عاشق و معشوق و... نیز مطرح می‌شود. به‌طور کلی می‌توان گفت اندیشه‌های افلاطون درباره عشق در رساله‌های مختلفی از جمله *فایدروس*، *آلکیبیادس* (اول)، *قوانین* (کتاب هشتم)،

۱. کارل یاسپرس، *افلاطون*، ترجمه محمدحسن لطفی (تهران: خوارزمی، ۱۳۵۷)، ۴۵.

۲. اینکه آیا افلاطون همجنس‌گرایی را می‌پذیرد یا نه و آیا اساساً او نیز چنین گرایش‌هایی داشته یا نه نیز مورد بحث و بررسی برخی پژوهش‌ها قرار گرفته است، اما با نظر به آخرین نوشته‌های او از جمله کتاب هشتم *قوانین* باید گفت که او نه تنها به همجنس‌گرایی حمله می‌کند، بلکه تنها نوعی از خانواده را مشروع و قابل حمایت می‌داند که یک مرد و یک زن ازدواج کرده باشند و اندیشه اصلی و نهایی او با آنچه در *فایدروس* یا *مهمانی* گفته شده شباهت ندارد.

بازخوانی محاوره «مهمانی» با تأکید بر نقش و ... / خیری و حدادی ۶۹

جمهوری و به‌ویژه مهمانی (ضیافت) منعکس شده است. مسائل متنوعی که در این رساله‌ها درباره عشق مطرح شده، از ابعاد مختلف فلسفی، روان‌شناسانه، دینی، عرفانی، ادبی و ...، به تناسب، موضوع پژوهش‌های متعددی (به‌صورت یک کتاب مستقل یا بخشی از آن و یا مقاله مستقل یا تطبیقی) قرار گرفته است که از جمله آنها می‌توان به این موارد اشاره کرد:

احمدزاده، شیده. «کلام محوری عشق در اندیشه افلاطون»، پژوهشنامه علوم انسانی، شماره ۳۹-۴۰ (ویژه‌نامه فلسفه) (پاییز و زمستان ۱۳۸۲): ۱-۱۰.

باقرشاهی، علی‌نقی. «بازتاب عشق افلاطونی در جهان مسیحیت»، پژوهش‌های علم و دین، سال هشتم، شماره اول (بهار و تابستان ۱۳۹۶): ۱-۱۷.

سالومون، رابرت. «فضیلت عشق (اروتیک)» در: درباره عشق (مقالاتی از مارتا نوسباوم، رابرت سالومون، رابرت نوزیک، لارنس تامس، انت بایر، الیزابت راپاپورت). ترجمه آرش نراقی، ۹۷-۱۴۸. چاپ هفتم، تهران: نشر نی، ۱۳۹۵.

نوزیک، رابرت. «بیوند عشق» در: درباره عشق (مقالاتی از مارتا نوسباوم، رابرت سالومون، رابرت نوزیک، لارنس تامس، انت بایر، الیزابت راپاپورت). ترجمه آرش نراقی، ۱۴۹-۱۸۰. چاپ هفتم، تهران: نشر نی، ۱۳۹۵.

نوسباوم، مارتا. «خطابه آکئیبیادس: قرائتی از رساله مهمانی افلاطون» در: درباره عشق، مقالاتی از مارتا نوسباوم، رابرت سالومون، رابرت نوزیک، لارنس تامس، انت بایر، الیزابت راپاپورت، ترجمه: آرش نراقی، ۲۵-۹۶. چاپ هفتم، تهران: نشر نی، ۱۳۹۵.

سینگر، اروینگ. فلسفه عشق. ترجمه میثم محمدامینی. چاپ پنجم، تهران: نشر نو، ۱۴۰۰.

یاسپرس، کارل. افلاطون. ترجمه محمدحسن لطفی. چاپ اول، تهران: خوارزمی، ۱۳۵۷.

هادی، روح‌الله، مستفید کریق، زهرا و سید محمدرضا حسینی بهشتی. «مبانی معرفت‌شناختی عشق از دیدگاه افلاطون و مولوی با تکیه بر محاورات ضیافت، فایدروس، ثای‌تتوس و دیوان شمس»، حکمت و فلسفه، دوره ۱۵، شماره ۵۹ (پاییز ۱۳۹۸): ۲۳۱-۲۷۲.

یگر، ورنر. پایدیا. ترجمه محمدحسن لطفی. چاپ دوم، تهران: خوارزمی، ۱۳۹۳.

Nygren, Anders. *Agape and Eros*. Translated by Philip S. Watson. Philadelphia: Westminster Press, 1953.

Osborne, Catherine. *Eros Unveiled Plato and the God of Love*. Oxford: Clarendon Press, 2002.

Belfore, Elizabeth S. *Socrates' Daimonic Art, Love for Wisdom in Four Platonic Dialogues*. Cambridge: Cambridge University Press, 2012.

بر این اساس و با توجه به پژوهش‌های متعدد صورت گرفته در این زمینه، به منظور اجتناب از دوباره‌گویی و تکرار مطالب آن پژوهش‌ها، در این نوشته کوشش می‌شود تا ضمن اشاره به تفسیرهای مختلف از دیدگاه افلاطون در این باره، با تشریح اهمیت و بیان تأثیر بعدی اندیشه‌های او درباره عشق به‌ویژه در شکل‌گیری آموزه‌های مسیحی، به ابعاد و جنبه‌های دیگری از آرای او در این زمینه به‌ویژه با تمرکز بر محاوره مهمانی (و به‌طور خاص روایت آریستوفانس از عشق) بپردازیم. این جنبه‌ها شامل مسائلی همچون نسبت میان خدا (خدایان) با انسان‌ها و در پرتو آن نگاه به دیگری (اعم از خدا و سایر انسان‌ها) است که در سایر نوشته‌ها و پژوهش‌ها در این باره به آن توجهی نشده است. بر این اساس مهم‌ترین مسئله نوشته حاضر این است که آیا در نگاه افلاطونی به عشق می‌توان به زمینه‌ای برای تعامل و حیاتی مبتنی بر احترام متقابل و به رسمیت شناختن دیگری و شکل‌گیری صلح و آرامش در حیات بشری دست یافت یا خیر؟ این مسئله اصلی‌ترین مسئله نوشتار حاضر است که در کنار دیگر مسائلی که به فراخور بحث طرح می‌شوند، بررسی خواهد شد.

۲. درباره محاوره مهمانی

شکل و به اصطلاح صورت خطابی محاوره مهمانی که متمایز با سایر رساله‌های افلاطون است، از جمله موضوعات مرکز توجه مفسران بوده است. این محاوره برخلاف دیگر محاورات که وجه اقناعی داشته‌اند و در آنها با تکیه بر برهان فرایند دیالکتیکی پرداختن به موضوع پیگیری می‌شود، وجهی خطابی دارد.

در این محاوره هریک از چهره‌های سرشناس حاضر در مراسم، دیدگاه‌های خود را درباره عشق با رویکرد و نگرش‌های خاصی مطرح می‌کنند و سقراط نیز همراه با آنها دیدگاه خود را طرح می‌کند و روش دیالکتیکی مبتنی بر پرسش و پاسخ او را در این محاوره مشاهده نمی‌کنیم. توجه افلاطون به موضوعاتی همچون احساسات و شعر، پرهیز از روش مبتنی بر

بازخوانی محاوره «مهمانی» با تأکید بر نقش و ... / خیری و حدادی ۷۸

حسابگری عقلانی به‌ویژه درباره مسائل مربوط به عشق انسانی و پرداختن به مخاطرات تجربه شهوانی و اروتیک، از جمله نکاتی است که توجه مفسران آثار افلاطون را درباره این محاوره به خود جلب کرده است.^۳

۱-۲. موضوع محاوره

یکی از مهم‌ترین نکات درباره این محاوره این است که موضوع اصلی محاوره مهمانی چیست؟ اگرچه عموماً پاسخی که به این سؤال داده شده است ناظر به محور قرار گرفتن عشق در این محاوره است، اما نظرات دیگری نیز در این باره وجود دارد، هرچند در نهایت امر هریک از این نظرات بی‌ارتباط با عشق نیستند.

برخی برآنند که موضوع محوری در این محاوره عشق نیست، بلکه شخص سقراط است. این دسته معتقدند «در این محاوره سقراط نه تنها موضوع گفتگوی دراماتیک افلاطون است، بلکه بر شخصیت‌های دیگر درام نیز تسلط دارد»^۴ و آگاثون و آریستوفانس و دیگران را در مناظره شکست می‌دهد. آلکیبیادس او را چنین توصیف می‌کند که «او [سقراط] هر روز با سخنان خود مردمان را به زانو درمی‌آورد و مفتون خویش می‌سازد»؛ «او [سقراط] هر قدر که بخواهیم می‌نوشد بی‌آنکه مست شود»؛ «برای اینکه از عهده ستایش سقراط برایم ناچارم به...»؛ «به عقیده من سقراط از جهتی به صندوقچه‌هایی می‌ماند که پیکر سازان از حصیر به شکل سیلن نشسته‌ای می‌سازند و نیی به دستش می‌دهند»؛ «روزی در تابستان مسئله‌ای به خاطرش رسید و برای حل آن از بامداد در گوشه‌ای ایستاد و در اندیشه فرو رفت و تا نیمروز چنان ماند»؛ «در میان زندگان و درگذشتگان کسی نمی‌توان یافت که بتوان گفت سقراط مانند اوست»^۵ و سایر مواردی که در وصف سقراط از زبان آلکیبیادس بیان می‌شوند، تأکید بر موضوعیت سقراط در این رساله دارند. در واقع حضور آلکیبیادس در این محاوره با آن اوصاف و ویژگی‌هایی که به سقراط نسبت می‌دهد، یکی از دلایل اساسی این دسته است.^۶

3. Graeme Nicholson, *Plato's Phaedrus: The Philosophy of Love* (Indiana: Purdue University Press, 1999), 207.

4. Elizabeth S. Belfore, *Socrates' Daimonic Art, Love for Wisdom in Four Platonic Dialogues* (Cambridge: Cambridge University Press, 2012), 112.

5. افلاطون، دوره کامل آثار افلاطون، ترجمه محمدحسن لطفی (تهران: خوارزمی، ۱۳۸۰)، ۴۳۹-۴۴۸، بندهای ۲۱۳-۲۲۳.

6. Belfore, *Socrates' Daimonic Art, Love for Wisdom in Four Platonic Dialogues*, 111-116; R. G. Bury, ed., *The Symposium of Plato with Introduction, Critical Notes and Commentary* (Cambridge: Heffer and Sons Ltd, 1932), lxxv.

از سوی دیگر، شارحانی همچون یگر (Warner Yaeger (1888-1961)) به تشریح «نکات اصلی محتوای این اثر بی‌همتا... از دیدگاه تربیتی» می‌پردازند.^۷ یگر با اشاره به پیوند «سمپوزیوم با اروس تربیتی»، محاوره مهمانی را مبتنی بر «اتحاد عشق و تربیت (اروس و پایدیا)» تفسیر می‌کند.^۸ در نگاه این دسته از مفسران تغییری که در سیر مراحل عشق تا دستیابی به مراحل بالاتر حاصل می‌شود، حاصل تربیت و صعود روحانی عاشق است که این «صعود پله به پله، به شناسایی زیبایی همه دانش‌ها می‌انجامد»^۹ و در نهایت منجر به شکل‌گیری ماهیت حقیقی آدمی می‌شود. از نظر یگر «افلاطون نخستین کسی است که به اندیشه انسان‌گرایی پایه فلسفی بخشیده است، و مکالمه «مهمانی» نخستین نوشته‌ای است که این پایه فلسفی در آن بنیان نهاده شده است».^{۱۰}

مارتا نوسباوم (Martha Nussbaum (1947-)) نیز بر اینکه محاوره «مهمانی، اثری است درباره عشق شورمندانه و اروتیک» تأکید می‌کند.^{۱۱} نوسباوم و سالومون (Robert C. Salomon (1942-2007)) بر آنند که نظر افلاطون در این محاوره نه از زبان سقراط یا دیوتیما، بلکه از ورای خطابه آکبییادس بیان می‌شود. آنان با دفاع از عشق انسانی و شورمندانه آکبییادس این نظر را طرح می‌کنند که در این محاوره و در تقابل با دیدگاه‌هایی که بر عشق عارفانه و معنوی تأکید می‌کنند، باید به فضایل عشق انسانی و نقش مناسبات جنسی در عشق که با حضور آکبییادس طرح می‌شود، توجه کرد:^{۱۲} «به اعتقاد من، مارتا نوسباوم، مایکل گاگارین و دیگران به نحو قانع‌کننده‌ای نشان داده‌اند که توصیف تراژیک کمیک آکبییادس از سقراط در پایان دیالوگ نقشی مهم (اگر نگویم کلیدی) در رساله مهمانی دارد. حتی چه بسا بتوان ادعا کرد که افلاطون تا حدی در جبهه مقابل سقراط است و آکبییادس را برای بیان رأی و استدلال خود به کار می‌گیرد».^{۱۳}

۷. ورنر یگر، پایدیا، ترجمه محمدحسن لطفی (تهران: خوارزمی، ۱۳۹۳)، ۸۱۶.

۸. یگر، پایدیا، ۸۱۸-۸۱۹.

۹. یگر، پایدیا، ۸۳۷.

۱۰. یگر، پایدیا، ۸۴۰.

۱۱. مارتا نوسباوم، «خطابه آکبییادس: قرائتی از رساله مهمانی افلاطون» در: درباره عشق، مقالاتی از مارتا نوسباوم، رابرت سالومون، رابرت نوزیک، لارنس تامس، انت بایر، الیزابت رایاپورت، ترجمه آرش نراقی (تهران: نشر نی، ۱۳۹۵)، ۳۱.

۱۲. نوسباوم، «خطابه آکبییادس: قرائتی از رساله مهمانی افلاطون»، ۲۵-۹۶؛ رابرت سالومون، «فضیلت عشق (اروتیک)» در: درباره عشق (مقالاتی از مارتا نوسباوم، رابرت سالومون، رابرت نوزیک، لارنس تامس، انت بایر، الیزابت رایاپورت)، ترجمه آرش نراقی (تهران: نشر نی، ۱۳۹۵)، ۹۷-۱۴۸.

۱۳. سالومون، «فضیلت عشق (اروتیک)»، ۱۲۱.

۲-۲. مراحل عشق

یکی دیگر از نکاتی که می‌توان در اینجا به آن پرداخت، مسئله نردبان عشق است. افلاطون با تشریح فرایند عشق، از عشق زمینی تا رسیدن به شناخت زیبایی راستین، گویی پله‌ها و مراحل را برای عشق در نظر می‌گیرد که پایین‌ترین آن عشق جنسی و بالاترین آن رسیدن به شناخت زیبایی راستین و درک خیر حقیقی است چنان‌که یگر بر آن است که «گفتار سقراط بلندترین نقطه ساختمان مکالمه است و مفسران به حق گفتارهای دیگر را پله‌هایی نامیده‌اند که برای رسیدن بدان نقطه باید پیمود»^{۱۴} یا ولاستوس (Gergory Velastos (1907-1991)) که با نقد افلاطون به دلیل نادیده گرفتن عواطف و عشق انسانی به تمامیت فرد خاص و در مقابل عشق به صفات ارزشمند یک فرد که عشق انتزاعی است، می‌گوید: «در نردبان عشق افلاطون، عواطف شخصی در پایین‌ترین سطوح قرار می‌گیرد... رفیع‌ترین قله توفیق - عالی‌ترین دستاوردی که تمام مراتب پایین‌تر عشق بناست به منزله «پله‌هایی» برای رسیدن به آن مرتبه «به کار گرفته شود» - عشقی است با بیشترین فاصله از عواطفی که نثار انسان‌های واقعی می‌شود».^{۱۵}

چنین برداشتی از دیدگاه افلاطون منجر به موضع‌گیری‌های مختلفی شده است و با واکنش‌های مختلفی مواجه شده است: «برای هیوم و اخلافتش، پایین‌ترین پله نردبان دیدگاه افلاطونی، سطحی که بر جهان تجربه و ماده که همه در آن زندگی می‌کنیم تمرکز دارد، برای فهم فلسفی این جهان کاملاً بسنده است».^{۱۶}

با نقد چنین نگاهی به سیر طرح خطابه‌ها، برآند که هر کدام از خطابه‌ها جنبه‌های مهمی از عشق را بیان می‌کنند؛ مثلاً حتی خطابه اروکسیماخوس و مطالبی که از او طرح شده است، نه تنها نباید فرعی قلمداد شود، بلکه امروزه در بحث عشق فیزیولوژیک مجدداً به آنها توجه شده است.^{۱۷}

۲-۳. نسبت فلسفه و عشق

عموم مفسران افلاطون بر این باورند که از نظر افلاطون و سقراط، عشق نوعی خرد و حکمت

۱۴. یگر، پایدیا، ۸۲۰.

۱۵. به نقل از: نوسباوم، «خطابه آکینیادس: قرآتی از رساله مهمانی افلاطون»، ۲۹.

۱۶. اروینگ سینگر، فلسفه عشق، ترجمه: میثم محمدامینی (تهران: نشر نو، ۱۴۰۰)، ۲۹.

۱۷. سالومون، «فضیلت عشق (اروتیک)»، ۱۲۰.

است؛ و از آنجا که عشق دوستداری دانش و خرد است، از این رو فیلسوف و عاشق می‌توانند یکسان گرفته شوند، چنان‌که دیوتیما در پاسخ به پرسش سقراط در معرفی جویندگان دانش می‌گوید: «آنان کسانی هستند که میان دانایی و نادانی قرار دارند و ارس نیز از آن جمله است، زیرا دانش یکی از زیباترین چیزهاست و ارس دل‌باخته‌ی زیبایی است همواره در جست‌وجوی دانش است. از این رو اروس فیلسوف است...»^{۱۸}.

این بیان و موارد مشابه آن، مبنای تفسیر اندیشه‌های افلاطون در زمینه عشق قرار گرفته و نسبت مباحث او درباره‌ی عشق با نظریات معرفت‌شناسانه (جهان‌شناسانه) افلاطون برجسته شده است. از نظر کامینگز «عشق افلاطون در واقع یک نوع تعمق ابدی در دنیای مُثُل است» و بنا بر نظر کارشن (Anne Carson (1950-)) در زبان یونانی لغت تفکر و جاذبه‌ی عشق از یک ریشه برخوردارند و این حاکی از یکی بودن سیر عشق و عقل است و بر این اساس نتیجه می‌گیرند که در اندیشه افلاطون، شناخت و عشق یکی هستند.^{۱۹}

یاسپرس نیز اروس (عشق) را به‌عنوان یکی از اضلاع مهم تفکر افلاطونی دانسته و معتقد است در افلاطون «دانائی فلسفی دانائی عاشق است، و عشق، شناختن است. دانستن، در ارتباط عاشقانه یاددانی می‌شود»؛^{۲۰} «عشق مانند فلسفه، هستی میانه‌ای است: هم داشتن است و هم نداشتن».^{۲۱} کاسیرر (Ernst Cassirer (1874-1945)) نیز به این ویژگی خاص عشق در اندیشه افلاطون اشاره دارد و می‌نویسد: «در فلسفه افلاطون نیز عشق به قلمرو میانه‌ی هستی تعلق دارد. عشق در جایی میان قلمرو الهی و قلمرو انسانی، میان جهان معقول و جهان محسوس، می‌ایستد و باید این دو را به هم ارتباط دهد. اما زمانی این وحدت مؤثر است که عشق منحصرأً به هیچ یک از این دو متعلق نباشد. عشق نه بی‌نیاز است و نه نیازمند، نه داناست و نه نادان، نه نامیراست و نه میرا، بلکه طبیعت «دیوی» اش ترکیبی از این اضداد است. طبیعت متناقض عشق عنصر حقیقتاً فعال کیهان افلاطونی را تشکیل می‌دهد».^{۲۲}

می‌توان گفت تحلیلی که افلاطون از عشق در محاوره مهمانی عرضه می‌کند، تحلیلی جدید و مبتنی بر دیگر آرای معرفت‌شناسانه یا هستی‌شناسانه اوست. عشق از نظر افلاطون و

۱۸. افلاطون، دوره کامل آثار افلاطون، ۴۲۸، بند ۲۰۴.

۱۹. شیده احمدزاده، «کلام‌محوری عشق در اندیشه افلاطون»، پژوهشنامه علوم انسانی، شماره ۳۹-۴۰ (ویژه‌نامه فلسفه) (پاییز و زمستان ۱۳۸۲): ۶.

۲۰. یاسپرس، افلاطون، ۱۲۸.

۲۱. یاسپرس، افلاطون، ۱۳۰.

۲۲. ارنست کاسیرر، فرد و کیهان در فلسفه رنسانس، ترجمه یدالله موقن (تهران: نشر ماهی، ۱۳۹۳)، ۲۰۵.

بازخوانی محاوره «مهمانی» با تأکید بر نقش و ... / خیری و حدادی ۷۵

از زبان سقراط، به دلیل ماهیت خود^{۲۳} «نوعی خواستن است»^{۲۴} برای رسیدن به زیبایی و نیکی تا «زندگیش ارزش راستین» پیدا کند.^{۲۵} پاسخ و رویکرد افلاطون در این باره نیز همچون سایر رساله‌ها که در آنها از کارکرد یک چیز یا سودمندی آن سؤال می‌کند، ناظر به کارکرد ویژه‌ای است که عشق دارد و همواره در محاورات افلاطونی - سقراطی مورد توجه بوده است.

۳. آموزه‌های مسیحیت درباره عشق

یکی از دلایل اهمیت بحث عشق در اندیشه افلاطون، تأثیر بعدی آرای او به‌طور خاص و اندیشه‌های یونانی درباره عشق به‌طور کلی، در شکل‌گیری آموزه‌های مسیحیت درباره عشق و موضع‌گیری‌های مختلف متکلمان مسیحی است. چنان‌که رابرت سالومون می‌گوید: «سقراط بذر درکی آسمانی و ابدی از عشق را افشاند که بعدها در الهیات مسیحی به بار نشست، آلکیبیادس آن «ضعف و ملال» و اشارات و کنایاتی را از خود بروز داد که بعدها مشخصه عشق سلحشورانه در قرون وسطی شد، و آریستوفانس عشق رماتیک به معنای مدرن آن را پیش‌بینی کرد».^{۲۶}

برخی متکلمان مسیحی همچون اریگن (Origen) و آگوستین (Saint Augustine) از اندیشه‌های افلاطون برای فهم و تبیین بهتر اندیشه‌های مسیحی بهره بردند. همچنان‌که از نظر افلاطون عشق موهبت اروس است، آگوستین نیز عشق را فضل و موهبتی می‌داند که از سوی خدا شامل حال بندگان می‌شود تا به سعادت برسند. این نگاه آگوستینی به عشق در توماس آکوینا (Thomas Aquinas) نیز تداوم می‌یابد. در مقابل چنین برداشتی از عشق مسیحی مطابق با نگاه افلاطونی، برخی دیگر از متألهان مسیحی همچون پولس (Saint Paul)، لوتر (Martin Luther (1483-1546) و پلاگیوس (Pelagius) در تلاش بودند تا اندیشه و ایمان مسیحی را از عناصر یونانی پالایش کنند. پلاگیوس بر این اعتقاد بود که در رسیدن به سعادت، نقش اصلی را کوشش و تلاش آدمی ایفا می‌کند.^{۲۷} در اینجا لازم به تذکر است که از دیدگاه این دسته از متألهان مسیحی، فضل و موهبت الهی مددیار و یاری‌رسان

۲۳. مطابق داستانی که سقراط روایت می‌کند عشق از پوروس، خدای جوانی و تلاش و پنیاکه نیاز و تنگدستی است، پدید آمده است. افلاطون، دوره کامل آثار افلاطون، ۴۲۷، بند ۲۰۳.

۲۴. افلاطون، دوره کامل آثار افلاطون، ۱۲۲۴، بند ۲۳۷.

۲۵. افلاطون، دوره کامل آثار افلاطون، ۴۳۶، بند ۲۱۱.

۲۶. سالومون، «فضیلت عشق (اروتیک)»، ۱۲۷.

27. John M. Rist, *Augustine, Ancient Thought Baptized* (Cambridge: Cambridge University Press, 2003), 181-185.

آدمی در این مسیر خواهد بود.^{۲۸}

یکی از ابعاد تقابل و نزاع شکل‌گرفته در این زمینه، امکان کاربرد واژه «اُرس» (Eros) به‌عنوان واژه‌ای با دلالت‌ها و ویژگی‌های نشئت‌گرفته از اندیشه یونانی، برای بیان نسبت عاشقانه میان خدا و انسان در تعالیم مسیحی بود. اریگن با توجه به گرایش‌های افلاطونی خود بر این باور بود که می‌توان واژه ارس را بر این رابطه اطلاق کرد.^{۲۹} در مقابل افرادی چون آندرس نوگرن (Anders Nygren (1890-1978)) با تأسی به اندیشه‌های لوتر، با تمایز میان عشق اصیل مسیحی از عشقی که حاصل اندیشه‌های یونانی و یهودی بود، واژه «آگاپه» (Agape) را مناسب برای اطلاق به عشق مسیحی یافتند. نوگرن بر این باور بود که اروس و آگاپه نمی‌توانند جایگزین یکدیگر شوند، چراکه دلالت بر ارزش‌هایی می‌کنند که به‌طور کلی با هم متفاوت بوده و اساساً مرتبط با جهان معنوی و اعتقادی دیگری هستند.^{۳۰}

افزون بر این، تأثیر اندیشه‌های افلاطون در شکل‌گیری آموزه‌های اساسی مسیحیت، این موضوع نیز باید کانون توجه قرار گیرد که از نگاه افلاطون غرض اصلی در سیر عشق درک امر خیر یا امر زیبا است، چنان‌که وی پس از بیان مراحل مختلف عشق و رسیدن عاشق به معشوق حقیقی در محاوره مهمانی یادآوری می‌کند: «کسی که در راه عشق بدان‌سان که تشریح کردم پیش رفت... چاره ندارد جز اینکه از زیبایی‌های زمینی آغاز کند و مرحله به مرحله پیش برود؛ بدین معنا که نخست باید به تنی زیبا دل ببندد و از یک تن به دو تن و سپس به همه تن‌های زیبا پردازد و از تن‌های زیبا به کارهای زیبا و از کارهای زیبا به دانش‌های زیبا روی آورد تا در پایان راه به شناسایی خاص برسد که موضوعش خود زیبایی است و بدین‌سان خود زیبایی را که یگانه زیبایی راستین است ببیند و بشناسد».^{۳۱}

امر خیر یا امر زیبا همان عالی‌ترین شکل وجود در مسیحیت است که خداست و همان خیر کامل و زیبایی کامل و منشأ عالی و کامل واقعیات است. به نظر اروینگ سینگر

۲۸. در اینجا می‌توان به این موضوع اشاره‌ای کرد که مشابه این بحث در عرفان اسلامی نیز ذیل بحث تمایز میان سالک مجذوب یا مجذوب سالک و مقام و جایگاه هریک از آنان طرح شده و آرای مختلفی در این زمینه در اندیشه اسلامی مطرح و مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.

29. Catherine Osborne, *Eros Unveiled Plato and the God of Love* (Oxford: Clarendon Press, 2002), 52.

30. Anders Nygren, *Agape and Eros*, trans. Philip S. Watson (Philadelphia: Westminster Press, 1953), 31.

برای تفصیل مطلب درباره ابعاد مختلف این بحث، نک: علی‌تقی باقرشاهی، «بازتاب عشق افلاطونی در جهان مسیحیت»، پژوهش‌های علم و دین، شماره ۱ (بهار و تابستان ۱۳۹۶): ۱-۱۷.

۳۱. افلاطون، دوره کامل آثار افلاطون، ۴۳۶، بند ۲۱۱.

بازخوانی محاوره «مهمانی» با تأکید بر نقش و ... / خیری و حدادی ۷۷

(Irving Singer (1925-2015)) «کل این بخش از مسیحیت به طور مستقیم یا غیرمستقیم از افلاطون‌گرایی می‌آید.»^{۳۲} عشقی بدوی و ناشی از طبیعت اولیه، که در آموزه‌های افلاطون در مراحل عشق تشریح می‌شود، در سیر خود در مسیحیت به عشق دینی و عشق به خدا مبدل می‌شود که بالاترین مرحله عشق است. از نظر سینگر این آموزه افلاطونی بسیار مهم و قابل توجه است و حاکی از اهمیت زیاد نظام فکری افلاطون و جایگاه ممتاز وی است: «این آموزه افلاطونی بارآورترین و نیرومندترین نظام فکری‌ای است که در کل تمدن غربی کسی توانسته پدید آورد. از همین نظام فکری، نه تنها مسیحیت، بلکه واکنش در برابر مسیحیت نیز شکل گرفت... افلاطون‌گرایی مرحله‌ای بسیار مهم در اندیشه بشر است و هر شخص تحصیل کرده‌ای باید در این مکتب آموزش ببیند. افلاطون‌گرایی ارزش آن را دارد که موضوع مطالعه و تحقیق دائمی باشد.»^{۳۳}

۴. روایت آریستوفانس از آفرینش انسان

یکی از بخش‌های مورد توجه در محاوره مهمانی که توجه بسیاری را به خود جلب کرده است و موجب شکل‌گیری مباحث متعددی شده است، روایتی است که توسط آریستوفانس درباره خلقت آدمی نقل می‌شود. این داستان بیشتر از آن جهت مرکز توجه قرار گرفته است که مضمون اصلی آن سخن از اتحاد عاشق و معشوق - یا به اصطلاح عرفانی آن فنای اراده عاشق در اراده معشوق - است که در کاربرد عامیانه نیز با اصطلاح یافتن نیمه گمشده جا افتاده است.

بر اساس آنچه آریستوفانس می‌گوید در روزگاران قدیم نوعی از بشر غیر از زن و مرد هم وجود داشت که مرکب از زن و مرد بود. این جنس نیرویی شگفت‌انگیز داشت و به دنبال غلبه بر خدایان بود. زئوس از قدرت و گستاخی این نوع هراسناک شد و برای ناتوان ساختن این جنس، آن را با اژه به دو نیم کرد. از آن پس هر انسانی دیوانه‌وار به دنبال جفت گمشده‌اش می‌گردد.^{۳۴}

«پس از آنکه آدمی به دو نیم شد هر نیمی در آرزوی رسیدن به نیم دیگر بود. از این رو آن دو نیم بازوان را به گرد یکدیگر حلقه می‌زدند و همدیگر را در آغوش می‌گرفتند و آرزوی به هم

۳۲. سینگر، فلسفه عشق، ۲۷.

۳۳. سینگر، فلسفه عشق، ۲۸.

۳۴. برای تفصیل مطلب نک: افلاطون، دوره کامل آثار افلاطون، ۴۱۲-۴۱۶، بندهای ۱۹۰ تا ۱۹۴.

پیوستن و یکی شدن در آنان چنان بود که در آن حال می‌ماندند و از گرسنگی می‌مردند و چون نیمی می‌مرد نیم دیگر به جست‌وجوی نیمهٔ انسان دیگری... می‌پرداخت و او را در آغوش می‌گرفت و آن دو در آن حال چندان می‌ماندند تا جان می‌سپردند».^{۳۵}

بر این اساس انسان‌ها با عشق‌ورزی به یکدیگر، در پی بازگشت به شکل اولیه خود هستند و ارس یاری‌رسان آدمیان در این مسیر است و اگر هر فردی به نیمهٔ دیگر خویش برسد، نیکبخت خواهد شد.

این داستان ابعاد مختلفی از حیات انسان و روابط او را مطرح می‌کند، که اشکال مختلف در نوشته‌ها و آثار مختلف در این باره مورد بحث و بررسی قرار گرفته است اما آنچه می‌تواند وجه ممیزهٔ این بخش از نوشتار حاضر باشد، توجه به اسطورهٔ آفرینش آدمی از یک‌سو و ارتباط میان انسان و خدا (خدایان) از سوی دیگر است.

داستان آفرینش آدمی در ادیان و اقوام مختلف به شکل‌های متفاوتی روایت شده است.^{۳۶} در این ارتباط پرسش‌هایی بنیادین که همواره در طول تاریخ تفکر مورد توجه بشر بوده‌اند، قابل طرح است: خاستگاه آدمی چیست؟ آیا خلقت مرد و زن یکسان است یا اساساً تمایزی اساسی میان این دو جنس وجود دارد؟ آیا مردم جهان متعلق به یک نسل واحدند یا نه؟ اساساً هدف از آفرینش آدمی چیست؟ آیا انسان خدمتکار خدا (خدایان) است و به منظور خاصی و در جهت رفع اغراض او (آنان) آفریده شده است یا نه؟ خدا (خدایان) ویژگی‌ها و صفاتی دارد (دارند)؟ و بسیاری از سؤالات دیگر، از جمله سؤالات اساسی‌ای هستند که در اسطوره‌های مختلف روایت شده از آفرینش انسان می‌توان پاسخی برای آنها یافت. اهمیت بنیادین اسطوره‌ها در این است که بر اساس آنها، باورها و اندیشه‌های حاکم بر یک جامعه و نوع نگاه اعضای آن جامعه به روابط انسانی میان اقوام و فرهنگ‌های مختلف شکل می‌گیرد. در واقع داستان‌ها و اسطوره‌های مربوط به آفرینش مبدأ اصلی دیدگاه‌ها و جهان‌بینی شکل‌گرفته در میان مردمان یک جامعه و فرهنگ است. به نظر می‌رسد این سؤالات و یافتن پاسخ آنها در اسطوره‌های مختلفی همچون اسطورهٔ آفرینش می‌تواند مقدمه‌ای باشد برای یافتن راه‌حلی به منظور پرهیز و ممانعت از نزاع و کشمکش‌های مختلف، خشونت، جنگ، کشتار، سلطه‌جویی و استثمار و دست یافتن و وصول به زندگانی‌ای همراه با صلح، برابری و آرامش و رفاه.

۳۵. افلاطون، دورهٔ کامل آثار افلاطون، ۴۱۳، بند ۱۹۱.

۳۶. برای تفصیل مطلب درباره اسطوره‌های آفرینش در اقوام مختلف، نک: آرزو رسولی (طالقانی)، «داستان آفرینش انسان از منظر اسطوره‌شناسی تطبیقی»، تاریخ ایران، ۷، شماره ۱، شماره پیاپی ۱۵ (زمستان ۱۳۹۲ و بهار ۱۳۹۳): ۲۷-۴۲.

بازخوانی محاوره «مهمانی» با تأکید بر نقش و ... / خیری و حدادی ۷۹

بر این اساس نه تنها اسطوره، منعکس کننده «خود» است، بلکه شاید بتوان ادعا کرد که همه موارد ذکر شده پیشین، ارتباطی وثیق با درک و فهم ما از «دیگری» دارند. اسطوره‌ها با فراهم آوردن امکان مشاهده شباهت‌ها میان فرهنگ‌های مختلف «نشان می‌دهند که انسان‌ها در همه جا مشترکات فراوان دارند، و انسان‌های «ابتدایی» و «مدرن» آن قدرها هم که ما فکر می‌کنیم با هم فرق ندارند. در قرائت این اسطوره‌ها، شکاف میان فرهنگ‌ها باریک می‌شود تا جنبه‌های ثابت و جهان‌شمول تجربه بشری به نمایش درآیند».^{۳۷}

در بخش بعد به تحلیل «حضور دیگری» در اسطوره آفرینش به روایت آریستوفانس می‌پردازیم.

۵. «دیگری» در روایت آریستوفانس

شاید بتوان در روایت آریستوفانس، سه گونه مواجهه با «دیگری» را شناسایی کرد:

۱. مواجهه خدایان (ژئوس) با موجود «مردزن»؛

۲. مواجهه آدمیان دو نیم شده با یکدیگر؛

۳. مواجهه اروس با آدمیان دو نیم شده.

۵-۱. مواجهه خدایان (ژئوس) با موجود «مردزن»

داستان آفرینش در فرهنگ‌ها و اقوام مختلف متفاوت است. در این زمینه ادیان توحیدی اگرچه با اختلافاتی اندک، عموماً مشابه یکدیگر هستند و در آنها خدا دارای قدرت و جایگاهی مافوق بشر است که نه تنها نیازمند آدمی نیست، بلکه آدمی نیازمند لطف و عنایت اوست تا بتواند نه تنها حیات دنیوی بلکه حیات اخروی خود را سامان ببخشد. اما در داستان آریستوفانس، آن گونه که در این محاوره ذکر می‌شود، خدایان واجد صفات و ویژگی‌های انسانی هستند. ژئوس و دیگر خدایان به انسان اولیه (مرد زن) حسادت می‌کنند و از او هراسناک هستند که مبادا بر آنان غلبه کند. از این رو خدایان چاره‌اندیشی می‌کنند و او را به دو نیم می‌کنند تا هم ناتوان‌تر شود و هم برای آنان سودمندتر.^{۳۸}

داستان آریستوفانس به معنایی واجد این پیام است که انسان یونانی خلقت و آفرینش خود

۳۷. ج. اف بیرلین، *اسطوره‌های موزی*، ترجمه عباس مخبر (تهران: نشر مرکز، ۱۳۹۶)، ۴.

۳۸. افلاطون، *دوره کامل آثار افلاطون*، ۴۱۲-۴۱۳، بند ۱۹۰.

را و نسبت و انتساب خود را به خدایان چگونه می‌بیند. اینکه انسان یونانی نتیجه مجازات خدایان است و منشأ او، تجاوز از حدود مقرر شده از سوی خدایان است. «ژئوس... به آپولون فرمان داد که سر او را بر روی گردنش بچرخاند و رویش را به سوی بریدگی بگرداند تا با دیدن آثار بریدگی آرام‌تر و فرمانبردارتر شود...»^{۳۹}.

«یکی از این مباحث که در موضوع سکولاریسم هم اهمیت دارد، نحوه تلقی از نسبت میان انسان و خدایان در یونان باستان و سپس در مسیحیت است. در متون یونانی به خصوص در اساطیر، تصور و تلقی آنها از نسبت میان انسان و خدا بیان می‌شود. در رساله مهمانی افلاطون، اسطوره‌ای به وسیله آریستوفانس نقل می‌شود. طبق این افسانه خدایان مواظب انسان‌ها هستند که قدرتمند نشوند»^{۴۰}.

به نظر می‌رسد اندیشه کنار گذاشتن خدایان، همواره در ذهن انسان یونانی مطرح بوده است. این اندیشه با گذشت زمان و قرن‌ها بعد، در دوره مدرن، با دستیابی انسان مدرن به قدرت و توانایی برای اداره امور خود، تحقق یافت. تأثیر بعدی این اندیشه، در نگاه انسان مدرن به جهان با خودبسندگی و استقلال‌طلبی آدمی کاملاً آشکار می‌شود.

۲-۵. مواجهه آدمیان دو نیم شده با یکدیگر

از نظر آریستوفانس پیش از دو نیم شدن آدمیان به دست ژئوس، انسان موجود کامل و تمام بود: «ما در آغاز موجودی تمام بودیم...»^{۴۱} به معنای دیگر، «من» با «دیگری» «تمام» هستیم، اگر دیگری نباشد «من» ناتمام است و تعیین نمی‌یابد. «(دیگری) همان است که «من» را «من» ساخته است... با «دیگری» است که «من» تحقق و تعیین پیدا می‌کند»^{۴۲}.

از این رو، در روایت آریستوفانس هر نیمی در آرزوی رسیدن به نیم «دیگر» است و خود را بدون نیم دیگر «ناتمام» و «تعیین‌نیافته» درمی‌یابد. این اسطوره نشان‌دهنده اهمیت حضور «دیگری» در تفکر یونان باستان است.

۳۹. افلاطون، دوره کامل آثار افلاطون، ۴۱۳، بند ۱۹۰.

۴۰. علی اصغر مصلح، با دیگری، پژوهشی در تفکر میان‌فرهنگی و آیین گفتگو (تهران: نشر علمی، ۱۳۹۷)، ۳۵۷.

۴۱. افلاطون، دوره کامل آثار افلاطون، ۴۱۵، بند ۱۹۳.

۴۲. مصلح، با دیگری، پژوهشی در تفکر میان‌فرهنگی و آیین گفتگو، ۳۳.

۳-۵. مواجهه اروس با آدمیان دو نیم شده

در روایت آریستوفانس اروس یاری‌دهنده آدمیان در پیوند و یافتن نیمه‌های جداشده از یکدیگر است. این اروس است که به بهبود و تسلاهی زخم آن‌ها کمک می‌کند. از این رو، اروس «دیگری» ای است که از یک سو، آدمی را محترم شمرده و در پی کمک به اوست و از سوی دیگر با کمک به او (دیگری) خود را تعیین می‌بخشد و اروس با پیوند دادن آدمیان با یکدیگر است که اروس و شایسته ستایش می‌شود: «و خدای عشق را که این نعمت به دست اوست بستاییم زیرا او یگانه خدایی است که در این راه به یاری ما می‌رسد و ما را به سوی آنکه خویش و نیمه دیگر ماست رهبری می‌کند و به ما امید می‌بخشد که اگر خدایان را محترم بداریم و سر از فرمان آنان برنتاییم در آینده ما را به طبیعت نخستین باز خواهند گرداند و نیکبخت خواهند ساخت».^{۴۳}

در اینجا می‌توان بعد دیگری از خلقت انسان را در این روایت متذکر شد. وجه دیگر این داستان در زمینه خلقت انسان به آناتومی و شکل بدن انسان بازمی‌گردد؛ اینکه آدمی چگونه با این شکل و این اجزاء پدید آمده است و سر، دست، شکم و سینه او شکل گرفته است: «آنگاه چین‌هایی را که روی پوست پدید آمده بود صاف کرد و سینه را... صاف نمود و تنها چین‌های کمی در اطراف شکم و ناف باقی گذاشت تا اثری از این مجازات باقی بماند».^{۴۴}

۶. ایده یگانگی و حضور دیگری

در ارزیابی ایده‌های طرح‌شده در روایت آریستوفانس، از کوشش انسان‌ها برای دستیابی به یگانگی مجدد، که شکل دیگری از آن به نحوی در روایت سقراطی - افلاطونی مطرح می‌شود - اگرچه شاید این برداشت از وصول به یگانگی در اندیشه افلاطون از طریق عشق یا هر طریق دیگری، تحت تأثیر تفاسیر مسیحی باشد - نکات شایان تأملی را بر اساس مباحث انسان‌شناسانه و روابط اجتماعی می‌توان طرح کرد.

از نظر سینگر برخلاف نظر مطرح‌شده در این رساله، می‌توان در ارزیابی مفهوم عشق به جای توجه به سیر عمودی به سیر افقی توجه کرد. انواع روابط اساسی انسان از جمله عشق و «مقولات کلانی مانند عشق، شادکامی، معنای زندگی، هدف زندگی، رابطه جنسی، زیبایی و

۴۳. افلاطون، دوره کامل آثار افلاطون، ۴۱۵، بند ۱۹۳.

۴۴. افلاطون، دوره کامل آثار افلاطون، ۴۱۳، بند ۱۹۱.

مانند اینها^{۴۵} دارای تعریفی واحد نبوده و روابط انسانی ضرورتاً متکثر هستند و ضرورتی ندارد که آنها را در قالب و چارچوب یک تعریف واحد و جامع، مانند آنچه افلاطون مطرح می‌کند، محدود کنیم. سینگر دو مفهوم «استعلا» (Transcendence) و «یکی شدن» (Merging) را دو پایه اساسی اندیشه افلاطون درباره عشق می‌داند که در طول تاریخ مسیحیت و به‌ویژه شکل‌گیری آموزه‌های کاتولیک بسیار تأثیرگذار بوده‌اند. اما به رغم این نظر، ایده یکی شدن همواره از سوی کلیسا مورد نقد بوده و چندان قبول نشده است؛ زیرا آنچه در ادیان اهمیت و در کانون توجه قرار دارد بحث بندگی و اطاعت از آموزه‌ها و دستورات خداوند است، نه یگانگی.^{۴۶}

«نیچه در جایی درباره یکی شدن می‌گوید: «اگر خدایان هستند، پس چگونه ممکن است که من یکی از آنان نباشم؟»... نیچه می‌گوید اگر خدا را موجود کامل می‌دانید، آنگاه این‌طور نخواهد بود که به‌عنوان یک انسان فقط به هوای بهره‌مندی از حمایت به آغوشش پناه ببرید، بلکه این را نیز می‌خواهید همان چیزی که او هست باشید».^{۴۷}

اگرچه قالب گفت‌وگویی که افلاطون در محاورات خود بر آن تأکید می‌کند، در پی مفاهمه و شناخت حقیقت است؛ اما در فرایند عشق و با ایده یگانگی، گویی در پی سلب هستی و هویت دیگری هستیم. با این حال می‌توان رویکردی دیگر نیز به روایت آریستوفانس داشت: «با این روایت «دیگری» همان نیمه جدا شده «من» است. نسبت «من» با «دیگری» در تفکر معاصر، ضمن همه دلالت‌ها، به صورتی جدید، وجهی تراژیک از زندگی انسان را نیز آشکار می‌کند. انسان معاصر بیش از گذشته ناپایداری «من»‌ها، هویت‌ها و ثابتهای توجیه‌کننده آن را تجربه کرده است».^{۴۸}

درواقع در مقابل این نگاه که ایده یگانگی با واقعیت وجود ما انسان‌ها همخوانی ندارد و شخصیت ما انسان‌ها با یکی شدن سازگار نیست، و میل به یکی شدن باعث وارونه و غیرواقعی جلوه دادن وجود فرد در رابطه عاشقانه می‌شود،^{۴۹} می‌توان چنین اندیشید که عشق محبت در دل خود، رابطه با دیگری است و در رابطه عاشقانه هر فرد کسی را کشف می‌کند که اساساً با خودش متفاوت است. اگرچه نوعی حس وحدت پیدا می‌شود ولی یکی شدن نه و در

۴۵. سینگر، فلسفه عشق، ۳۰.

۴۶. سینگر، فلسفه عشق، ۳۱-۳۳.

۴۷. سینگر، فلسفه عشق، ۴۰.

۴۸. مصلح، با دیگری، پژوهشی در تفکر میان‌فرهنگی و آیین گفتگو، ۱۹.

۴۹. سینگر، فلسفه عشق، ۴۰.

بازخوانی محاوره «مهمانی» با تأکید بر نقش و ... / خیری و حدادی ۸۳

رابطه عاشقانه و مهرورزانه، ما خودمان را با دیگری تعریف می‌کنیم نه بر مبنای خودمان. عشق‌ورزی آگاهی به ارزش خود و دیگری است. عشق میان دو فرد شبکه تازه‌ای از روابط را پدید می‌آورد و در این رابطه جدید، دایره من گسترده‌تر شده و مناسبات جدیدی میان من با دیگری شکل می‌گیرد.^{۵۰} «با برقراری نسبت مهر و شفقت است که انسان‌ها می‌توانند به نحوی غیرمغرضانه بر هم تأثیرگذارند».^{۵۱}

با برقراری مناسبات بر مبنای احترام متقابل و «دیدن» دیگری است که امکان گذر از تعلقات و دلبستگی‌هایی که آدمی بر مبنای آنها به تفسیر جهان اطراف خویش و دیگران می‌پردازد، فراهم می‌آید و زمینه‌های برکشیده شدن به ساحتی ویرای تقابل‌ها، دشمنی‌ها، غیرخودی یافتن دیگران مهیا و امکان هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و نائل شدن به کرامت‌های انسانی و تحقق ظرفیت‌های مختلف بشری فراهم می‌آید. این تعلقات هستند که منجر به تقابل‌ها، دشمنی‌ها، کینه‌توزی‌ها، بیگانه دیدن انسان‌های اقوام، ملت‌ها و فرهنگ‌های دیگر می‌شوند. «اگر دریافتیم که اساس تفکر و فرهنگ به نحو ریشه‌ای با «دیگری» پیوند خورده است، باید برای فهم آنچه مبنای اندیشه و رفتار «من» است، به نسبت آن با «دیگری» اندیشید».^{۵۲}

۷. نتیجه‌گیری

اگرچه اختلاف‌نظرهایی میان مفسران آرای افلاطون درباره موضوع محاوره مهمانی وجود دارد، موضوعاتی که از سوی افلاطون در این محاوره مطرح می‌شود مورد توجه مفسران بسیاری قرار گرفته است. از جمله نتایجی که بنا بر آنچه گذشت می‌توان متذکر شد، عبارت‌اند از:

۱. شرح مراتب عشق در محاوره مهمانی از پایین‌ترین و نازل‌ترین مرتبه تا رسیدن به شناخت زیبایی‌راستین، و درک خیر حقیقی، باعث شده است که عموم مفسران بر این عقیده باشند که از نظر افلاطون، شناخت و عشق یکی هستند. بر این اساس با توجه به تناظری که میان عاشق و فیلسوف در مسیر رسیدن به درک عالم مُثُل وجود دارد، عشق به منزله یکی از

۵۰. سالومون، «فضیلت عشق (اروتیک)»، ۹۷-۱۴۸؛ رابرت نوزیک، «پیوند عشق» در: درباره عشق (مقالاتی از مارتا نوسباوم، رابرت سالومون، رابرت نوزیک، لارنس تامس، انت بایر، الیزابت راپاپورت)، ترجمه آرش نراقی (تهران: نشر نی، ۱۳۹۵)، ۱۴۹-۱۸۰.

۵۱. مصلح، با دیگری، پژوهشی در تفکر میان‌فرهنگی و آیین گفتگو، ۱۸.

۵۲. مصلح، با دیگری، پژوهشی در تفکر میان‌فرهنگی و آیین گفتگو، ۲۴.

اضلاع مهم تفکر افلاطونی قلمداد می‌شود. افلاطون در سرآغاز تفکر فلسفی قرار دارد و می‌کوشد تا با اسطوره‌زدایی و بر اساس تفکر و بینش عقلانی، آغازگر تفکر فلسفی باشد؛ از این رو می‌کوشد عناصر مختلف حیات انسانی به‌ویژه عناصر غیرعقلانی را در مسیر اهداف مشخص شده بر اساس عقل تفسیر کند. اروس که پیش از افلاطون، مقام خدایی داشت، در محاوره مهمانی جایگاه خدایی خود را از دست می‌دهد و به شکل دمونی میان انسان‌ها و خدایان توصیف می‌شود، اینکه نگارش اروس توسط افلاطون از Eros به eros تغییر می‌کند حاکی از این تغییر نگرش است. عشق میان قلمرو الهی و قلمرو انسانی، میان جهان معقول و جهان محسوس می‌ایستد تا یاری‌رسان آدمی در وصول به درک عالم مُثُل و خیر حقیقی و برین باشد. در واقع افلاطون مقولات حیات انسانی را بر مبنای کارکرد یا سودمندی آن‌ها تبیین می‌کند و برای عشق نیز کارکردی ویژه قائل می‌شود و از این رو است که عشق در نظام فلسفی افلاطون، رنگ و صبغه عقلانی می‌یابد. به عبارت دیگر می‌توان گفت پروژه افلاطون در رابطه با مقولات اساسی حیات انسانی و به‌خصوص عشق، کوششی است برای عقلانی کردن عناصر غیرعقلانی حیات آدمی.

۲. یکی از ابعاد مهم و تأثیرگذار اندیشه افلاطون در رابطه با بحث عشق، تأثیر بعدی آرای او در شکل‌گیری آموزه‌های مسیحیت درباره عشق بوده است که منجر به اتخاذ موضع‌گیری‌های مختلف از سوی متکلمان مسیحی شده است. سعادت افلاطونی در شناخت خیر برین در عالم مسیحیت تبدیل به شناخت خداوند شد و موضع‌گیری‌های مختلفی نسبت به امکان کاربرد واژه «اِژس» برای بیان نسبت عاشقانه میان خدا و انسان در مسیحیت و اینکه عشق فضل و موهبتی است که از سوی خدا شامل حال بندگان می‌شود تا به سعادت برسند، پدید آمد. عشق اولیه و بدوی که در پایین‌ترین سطح و ناظر به امیال جنسی و طبیعی آدمی بود، امکان تبدیل به عشقی دینی در بالاترین مراحل خود را یافت که امکان وصول به خداوند را مطرح می‌کرد.

۳. یکی از دیگر از بخش‌های مورد توجه در محاوره مهمانی روایت آریستوفانس درباره خلقت آدمی است. در این اسطوره می‌توان سه گونه مواجهه با «دیگری» را شناسایی کرد: ۱. مواجهه خدایان (زئوس) با موجود «مردزن»؛ ۲. مواجهه آدمیان دو نیم شده با یکدیگر؛ و ۳. مواجهه اروس با آدمیان دو نیم شده.

عشق و محبت در ذات خود، رابطه با دیگری است و در رابطه عاشقانه فرد خود را با دیگری تعریف می‌کند نه بر مبنای خودش. عشق‌ورزی آگاهی به ارزش خود و دیگری است و

بازخوانی محاوره «مهمانی» با تأکید بر نقش و ... / خیری و حدادی ۸۵

با عشق مناسبات جدیدی میان من با دیگری شکل می‌گیرد و انسان‌ها می‌توانند به دور از اغراض منفعت‌طلبانه در تعامل با یکدیگر زندگی کنند. اسطوره‌ها، باورها، ارزش‌ها و عقاید یک جامعه را برمی‌سازند که از جمله آنها نوع نگاه «دیگری» است. اسطوره‌ها، با فراهم کردن امکان مشاهده شباهت‌ها میان فرهنگ‌های مختلف، اشتراکات انسانی را نشان می‌دهند و با خواندن آنها درمی‌یابیم که اختلاف میان فرهنگ‌ها، در مقایسه با وجوه مشترکی که می‌توان یافت، چندان عظیم و بنیادین نیست. کاوش در اسطوره‌ها می‌تواند مبانی و معیارهایی برای درک بهتر دیگری در اختیار ما قرار دهد تا با احترام گزاردن به دیگری و شخصیت و استقلال او، راه‌حلی برای دوری از نزاع و کشمکش‌های مختلف، خشونت، جنگ و کشتار، بیابیم. انسان در دنیای کنونی، که به مدد دستاوردهای مختلف بشری کوچک و کوچک‌تر شده است، نیاز به تقویت فرهنگ گفت‌وگو و مفاهمه دارد تا زندگانی‌ای همراه با صلح، برابری، آرامش و رفاه داشته باشد.

سیاهه منابع

الف- منابع فارسی:

- احمدزاده، شیده. «کلام محوری عشق در اندیشه افلاطون»، *پژوهشنامه علوم انسانی*، شماره ۳۹-۴۰ (ویژه‌نامه فلسفه) (پاییز و زمستان ۱۳۸۲): ۱-۱۰.
- افلاطون. *دوره کامل آثار افلاطون*. چاپ سوم. ترجمه محمدحسن لطفی. تهران: خوارزمی، ۱۳۸۰.
- باقرشاهی، علی‌نقی. «بازتاب عشق افلاطونی در جهان مسیحیت»، *پژوهش‌های علم و دین*، شماره ۱ (بهار و تابستان ۱۳۹۶): ۱-۱۷.
- بیرلین، ج. اف. *اسطوره‌های موازی*. چاپ ششم. ترجمه عباس مخبر. تهران: نشر مرکز، ۱۳۹۶.
- رسولی (طالقانی)، آرزو. «داستان آفرینش انسان از منظر اسطوره‌شناسی تطبیقی»، *تاریخ ایران*، شماره ۱ (زمستان ۱۳۹۲ و بهار ۱۳۹۳): ۲۷-۴۲.
- سالومون، رابرت. «فضیلت عشق (اروتیک)» در: *درباره عشق (مقالاتی از مارتا نوسباوم، رابرت سالومون، رابرت نوزیک، لارنس تامس، انت بایر، الیزابت راپاپورت)*، چاپ هفتم، ترجمه آرش نراقی، ۹۷-۱۴۸. تهران: نشر نی، ۱۳۹۵.
- سینگر، اروینگ. *فلسفه عشق*. چاپ پنجم. ترجمه میثم محمدامینی. تهران: نشر نو، ۱۴۰۰.
- کاسیرر، ارنست. *فرد و کیهان در فلسفه رنسانس*. چاپ دوم. ترجمه یدا... موقن. تهران: نشر ماهی، ۱۳۹۳.
- مصلح، علی‌اصغر. *با دیگری، پژوهشی در تفکر میان‌فرهنگی و آیین گفتگو*. تهران: نشر علمی، ۱۳۹۷.
- نوزیک، رابرت. «پیوند عشق» در: *درباره عشق (مقالاتی از مارتا نوسباوم، رابرت سالومون، رابرت نوزیک، لارنس تامس، انت بایر، الیزابت راپاپورت)*، چاپ هفتم، ترجمه آرش نراقی، ۱۴۹-۱۸۰. تهران: نشر نی، ۱۳۹۵.
- نوسباوم، مارتا. «خطابه آکیمیادس: قرآتی از رساله مهمانی افلاطون» در: *درباره عشق، مقالاتی از مارتا نوسباوم، رابرت سالومون، رابرت نوزیک، لارنس تامس، انت بایر، الیزابت راپاپورت*، چاپ هفتم، ترجمه آرش نراقی، ۲۵-۹۶. تهران: نشر نی، ۱۳۹۵.
- یاسپرس، کارل. *افلاطون*. چاپ اول. ترجمه محمدحسن لطفی. تهران: خوارزمی، ۱۳۵۷.
- یگر، ورنر. *پاییدیا*. چاپ دوم. ترجمه محمدحسن لطفی. تهران: خوارزمی، ۱۳۹۳.

ب- منابع لاتین:

Belfore, Elizabeth S. *Socrates' Daimonic Art, Love for Wisdom in Four Platonic*

بازخوانی محاوره «مهمانی» با تأکید بر نقش و ... / خیری و حدادی ۸۷

Dialogues. Cambridge: Cambridge University Press, 2012.

Bury, R. G. (ed.). *The Symposium of Plato with Introduction, Critical Notes and Commentary*. Cambridge: Heffer and Sons Ltd, 1932.

Nicholson, Graeme. *Plato's Phaedrus: The Philosophy of Love*. Indiana: Purdue University Press, 1999.

Nygren, Anders. *Agape and Eros*. Translated by Philip S. Watson. Philadelphia: Westminster Press, 1953.

Osborne, Catherine. *Eros Unveiled Plato and the God of Love*. Oxford: Clarendon Press, 2002.

Rist, John M. *Augustine, Ancient Thought Baptized*. Cambridge: Cambridge University Press, 2003.